

بیان مراتب خیریت و نسبیت خیریت در خصوصیت مراتب

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فالوجودُ خَيْرٌ مَحْضٌ و العدمُ شَرٌّ مَحْضٌ فَكُلُّ ما وجودُهُ أَتَمُّ و أَكْمَلُ فَخَيْرِيَّتُهُ أَشَدُّ و أَعْلَى مِمَّا هُوَ دُونُهُ فَخَيْرُ الْخَيْرَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ و الْحِثِّيَّاتِ حَيْثُ يَكُونُ وجودٌ بِلا عَدَمٍ و فِعْلٌ بِلا قُوَّةٍ و حَقِيقَةٌ بِلا بُطْلَانٍ و وَجوبٌ بِلا إِمْكَانٍ و كَمَالٌ بِلا نَقْصٍ.^۱

در ادامه بحث خیریت وجود مرحوم آخوند به

مراتب خیریت و نسبیت خیریت در خصوصیت

مراتب اشاره دارد. بیان ایشان به این نحو است که

پس از اینکه ما این مسئله را دریافتیم که وجود، خیر

محض است و مسئله شر به جنبه عدمی و نقصان

برمی گردد یا نقصان، نقصان ذاتی باشد یعنی عدم

الشیء و یا نقصان، نقصان کمالی باشد به نام عدم

وصف کمالی وجود. بنابراین می توانیم مسئله

اختلاف طبقات خیریت را در مراتب وجود احساس

کنیم. در آنجایی که وجودی هست و هیچ نقطه

نقصی با او همراه نیست، وجود است و هیچ جنبه

نقصانی در او راه ندارد و هرچه که به حیثیت ماهوی

برمی گردد در آنجا که ماهیتی وجود ندارد، بنابراین

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۱.

راه ندارد. فعلیت در آنجا فعلیت محض است و هیچ جنبه حاجت و احتیاج به کمال در آنجا راه ندارد.

اولین مرتبه از نزول حقیقت وجود در وجود خاتمیت

بنابراین در آن نقطه تمام **حَقِيقَةُ الشَّيْءِ خَيْرٌ وَ**

الْخَيْرُ فِيهَا و هیچ شائبه عدم و شر در آنجا راه ندارد

که موجب نقصان خیریت بشود که عبارت از همان وجود بسیط و وجود بالصرافه است که وجود ذات پروردگار است. بعد از آن مرتبه حجاب اقرب هست که در آن نقطه یک جنبه معلولیت و امکان وجود دارد. اولین مرتبه از نزول حقیقت وجود در وجود خاتمیت است که در آنجا **علة العلل** سایر مخلوقات و ممکنات قرار گرفته است و فقط فرق بین آن نقطه و نقطه مافوق که عبارت از وجود بالصرافه است همان جنبه علیت و معلولیت است لا غیر. فقط در همان ضعیفی که در ناحیه معلول است و آن ضعف در ناحیه علت قرار ندارد، فقط به همین مقدار آن وجود مشوب به عدم است و پایین تر از او سلسله علل و عوامل دیگر [وجود دارد] تا اینکه این مرتبه وجود به **أَظْلَمُ الْعَوَالِمِ وَ أَدْنَى الْمَنَازِلِ** می رسد که عبارت از متکونات و متعینات است. خب در اینجا

مسئله تفاوت می کند.

عالم ماده عالم تضاد و عالم تصادم

این عالم از آنجایی که عالم تضاد و عالم تصادم است بیشتر این قضیه در این نقطه محل بحث قرار می گیرد. ممکن است یک شیء خیر باشد یعنی وجود او عبارت از همان خیر حقیقی و ذاتی است و بالنسبة به شیء دیگر هم خیر باشد. مثلاً نفس وجود این هوا خیر است. - حالا آن جنبه خیریت که در آخر جلسه قبل محل بحث قرار گرفت را إن شاء الله در جلسات دیگر عرض می کنیم - هوا خودش خیر است؛ **وجودٌ و خَيْرٌ، وجودٌ مُتَعَيِّنٌ فِی الْخَارِجِ** و این خیریت به ذات او تعلق گرفته است و بالنسبة به اشیاء دیگر هم این هوا خیر است یعنی خیریت عرضی هم بر او ثابت است. طیور از این هوا استفاده می کند. اشیاء دیگر غیر از طیور، هواپیما و طیارات از این هوا استفاده می کنند. براساس قوانین فیزیکی و دینامیک است که یک هواپیما و طیاره از یک نقطه بلند می شود و به نقطه دیگر می رود. این از کجا استفاده کرده است؟ از هوا استفاده کرده است. اگر هوا نبود که این خیر الآن به این طیاره نمی رسید چون

طیاره که نمی‌تواند روی زمین حرکت کند و موانعی وجود دارد. این هوا با استفاده از قوانین آیرودینامیک می‌تواند موجب بشود که یک خیری به این طائر و به این طیاره و همین‌طور سایر مسائل برسد، این یک مسئله است. این هوا بالنسبة به شیء دیگر خیر است. نور خورشید وقتی که می‌خواهد بیاید وارد بر جوّ زمین بشود از این هوا عبور می‌کند. اگر این هوا وجود نداشته باشد همه چیز را می‌سوزاند و از بین می‌برد و همه موجودات به هلاکت و بوار و نیستی می‌رسند. این هم خودش بالنسبة به اشیاء دیگر خیر است اما بالنسبة به بعضی چیزهای دیگر شر است.

شما از ساختمان چند طبقه خودتان را با سر پایین بیندازید خلاصه مسئله صورت خوشی پیدا می‌کند!!

[هوا] در اینجا نسبت به آن کسی که می‌خواهد سقوط آزاد بکند، شر است. بله! می‌گویند که دوتا چتر باز بودند که می‌خواستند چتربازی کنند. مادر یکی از آنها خواب دید که خلاصه فردا تو سقوط می‌کنی و از بین می‌روی. - شما نشنیده‌اید آقای...! عجیب است! - این گفت که من نمی‌روم و آن یکی آمد به مادرش گفت که این حرف‌ها چیست؟!

[خلاصه] آمد و سوار شدند. آنجا در آن بالا مدام به او گفتند که پیاده شو [اما او] پیاده نشد و گفت که مادرم دیشب خواب دیده است که من سقوط می‌کنم. گفت که بابا، سقوط به خاطر چتر است پس بیا چترهایمان را باهم عوض می‌کنیم تو چتر ما را بپوش و ما چتر تو را [می‌پوشیم]!! این چتر او را پوشید. خب این خوابی را که دیده است به چتر برمی‌گردد پس ما چترمان را عوض کنیم خوب می‌شود! چترش را [عوض کرد و] سوار شد و قشنگ و خیلی خوب پایین آمد! همین که می‌آمد یک‌دفعه دید یک چیزی از آن بالا مثل موشک دارد می‌آید! این همانی بود که چترش را پوشیده بود تا به این رسید یک چیزی گفت؛ گفت که مادرت را فلان ... گاهی می‌گویند که خواب باعث می‌شود، قضا و قدر برگردد!! حالا این هوا بالنسبة به افراد دیگر و بالنسبة به این آقای چتر باز که چتر او را پوشیده است خب شر است ولی بالنسبة به این که چترش باز شده و دارد می‌آید خیر است.

غفلت و دوری موجب ابتلائات

واقعاً این قضیه‌ای که پیش آمده است خیلی آدم

را متأثر می‌کند. این جریانی که همین چند روز قبل اتفاق افتاد، عجیب است! آدم واقعاً نمی‌داند که خدا چیست و کارش چطور است و برنامه‌اش چیست! که باید این در این وقت و موقع بیاید تا اینکه مثلاً یک هم‌چنین خسارت خیلی عظیمی نسبت به نفوس و اینها انجام بشود. حالا اگر این دو ساعت بعد می‌آمد شاید این تلفات به یک صدم می‌رسید! ولی این عزرائیل همه را در دفتر نوشت به خاطر اینکه زحمت ندهد یک ضرب [جان] همه را گرفت!! همه را در یک پرونده [قرار داد] و همان دربست [جان همه را گرفت]!! آدم اسرار این قضایا را نمی‌فهمد. بله! هر کسی یک حسابی دارد و هر کسی روی جهات خودش یک پرونده خاص به خودش را دارد. ما همین‌طور تصور می‌کنیم و می‌گوییم که بله، یک زلزله‌ای آمد و [عده‌ای جان دادند] درحالی‌که نمی‌دانیم آن کسی که نباید بمیرد یک مرتبه ممکن است خدا در زیر خروارها برایش یک پناهگاهی درست کند تا زنده بماند و آن کسی که باید بمیرد همان‌طور به هر صورت باید برود خب برود. خلاصه برگشتش به یک مسائل دیگری هست.

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه -
در جلساتی می فرمودند که غفلت و دوری موجب
این ابتلائات می شود! وقتی که آن جریان زلزله
رودبار و امثال ذلک پیش آمده بود، فرمودند که به یک
چیزهای دیگر برمی گردد! حالا ما نمی دانیم این هم
از همان باب است یا اینکه بالأخره چه هست.
علی کلّ حال قضیه، قضیه خیلی غریب و عجیبی
است و انسان خیلی از خصوصیات را که می شنود
خیلی تعجب می کند علی کلّ حال ما به این طرف نگاه
می کنیم ولی باید به آن طرف نگاه کرد و دید که نظر
آن طرف نسبت به این قضایا چیست و چه حکم
می کند.

یکی از دوستان مرحوم آقا - رضوان الله تعالى
عليه - حاج اسماعیل دولابی که چندی پیش فوت
کرد - در همان زمانی که با مرحوم آقای انصاری چیز
بودند - ایشان می گفت که یک وقت من داشتم از
خیابانی می گذشتم و دیدم دارند یک جنازه ای را
می برند. جنازه یک جوانی بود که ظاهراً خیلی مورد
توجه فامیل بود و فامیل خیلی متأثر بودند و خیلی

شیون می کردند. دیدم جوان خیلی خوبی است و خیلی روح خوبی دارد و از آن طرف خیلی دارند از او استقبال می کنند و خلاصه خیلی ها آن طرف جشن گرفته اند که این دارد می رود تا از او پذیرایی کنند و همه دارند به هم شادباش می گویند که فلانی دارد می آید! می گفت که ما نگاه به این طرف خیابان می کردیم می دیدیم اینها دارند به سرشان می زنند و نگاه به آن طرف می کردیم می دیدیم آنها دارند دست می زنند!! گفتیم که خدایا کدام قضیه درست است؟! این طرف که نمی شود درست باشد چون این طرف دنیا، خیالات، اعتبارات و اوهام است. این طرف لباس سیاه می پوشند و همه در آن طرف لباس سفید می پوشند. وقتی عروسی می شود اینها همه لباس سفید می پوشند و آنها می گویند که برای فراق آماده باشید، مواظب باشید که این مقدمه، مقدمه فراق است دل نبندید! خیلی مهم است که انسان زرنگ باشد و حواسش را جمع کند که در این ارتباطات کدام خط را بگیرد! مسئله این طور است.

خواب دیدن شخصی قبل از وفات علامه طهرانی - رضوان الله تعالی علیه -

قبل از اینکه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه

- از دنیا بروند، یک شخصی خواب دیده بود و برای من تعریف کرد، منتها ما هم ترتیب اثر ندادیم و گفتیم که إن شاء الله خیر است. می گفت که چند شب پیش خواب دیدم که فلانی - یک جوانی بود از امواتشان بود - پیش من آمده است و با یک شعف عجیبی همین طور دست می زند و بالا می پرد و دست می زند و مدام دارد از دور می گوید که **البشارة البشارة** گفتم که چیست؟ چرا این طوری می کنی؟ گفت که مگر نمی دانی آقا می خواهد بیاید! **البشارة البشارة!** او آنجا کف می زد و می گفت که نمی دانی اینجا چه خبرها هست! آن [شخص میت] به این می گفت. گفت که نمی دانی اینجا چه خبرها و مقدماتی چیده اند و چه مسائلی آماده کرده اند. حالا ما اینجا در سرمان می زنیم! علی کلّ حال قضیه این طوری است و انظار در این مسئله متفاوت است. علی کلّ حال این مطالب هم چندان برای مسائل و مباحثمان بی ارتباط نبود.

جنبه نسبی داشتن اتفاقات دنیا

مرحوم آخوند می فرمایند: آنچه که در این دنیا اتفاق می افتد جنبه نسبی دارد و خیلی از بزرگان

راجع به این مسئله اشعار و مطالب و بیاناتی دارند. هرچه می‌خواهد باشد، هوا باشد خودش خیر محض است و بالنسبة به یک شیئی جنبه عرضی خیری دارد و بالنسبة به امری جنبه شری دارد. آب دریا بالنسبة به ماهی دریا و وسایل و کشتی‌ها جنبه خیری دارد اما همین آب دریا نسبت به بعضی‌ها جنبه شری دارد. همین آبی که می‌خوریم نسبت به خود انسان جنبه حیات دارد و نسبت به یک شخص یا یک حیوان یا یک چیز دیگری جنبه شری دارد. مثلاً اگر مورچه در این آب بیفتد از بین می‌رود و به هلاکت می‌افتد پس [بالنسبة به او] جنبه شری دارد.

[خلاصه] کل آنچه که در این عالم کون و فساد در عالم ماده موجود است، به فرمایش مرحوم آخوند نفس وجود و جنبه ذاتی او خیر است چون عبارت از همان حقیقت وجود متنازل است و جنبه عرضی او بالنسبة به یک امر دیگری خیر است و بالنسبة به امر دیگری شر است. چون امر وجودی را در چیزی ایجاد می‌کند بالنسبة به او خیر است و چون از امر دیگر سلب ذاتی می‌کند یا اینکه سلب صفتی از صفات کمالیه می‌کند و رشد او را متوقف می‌کند

جنبه شر است. پس جنبه عدمی او در اینجا جنبه شری دارد که آن جنبه عدمی به جاعل برنمی گردد و آنچه که به جاعل برمی گردد فقط جنبه وجودی است.

حالا إن شاء الله تا آنجا بخوانیم بعد بیاییم راجع به مسئله بینیم که مطلب از چه قرار است.

فَالْجُودُ خَيْرٌ مَّحْضٌ وَ الْعَدَمُ شَرٌّ مَّحْضٌ فَكُلُّ مَا وَجُودُهُ أَتَمُّ وَ أَكْمَلُ فَخَيْرِيَّتُهُ أَشَدُّ وَ أَعْلَى مِمَّا هُوَ دُونَهُ فَخَيْرُ الْخَيْرَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَ الْحَيْثِيَّاتِ حَيْثُ يَكُونُ وَجُودٌ بِلَا عَدَمٍ وَ فِعْلٌ بِلَا قُوَّةٍ وَ حَقِيقَةٌ بِلَا بَطْلَانٍ وَ وَجُوبٌ بِلَا إِمْكَانٍ وَ كَمَالٌ بِلَا نَقْصٍ وَ بَقَاءٌ بِلَا تَغْيِيرٍ وَ دَوَامٌ بِلَا تَجَدُّدٍ.^۱

[وجود خیر محض است و عدم شر محض است پس] هر چیزی که وجودش اتم و اکمل باشد خیریت او شدیدتر و بالاتر از مادونش است. از همه خیرات بالاتر از هر جهتی و از هر حیثیتی از حیث ذات و صفات آنجایی است که وجودی بدون عدم، فعلیتی بدون قوه، حقیقتی بدون بطلان، وجوبی بدون امکان، کمالی بدون نقص، بقایی بدون تغیر و دوامی بدون تجدد است. اینها در آنجا هست.

ثُمَّ الْوُجُودُ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ الْوُجُودَاتِ إِلَيْهِ خَيْرُ الْخَيْرَاتِ الْإِضَافِيَّةِ وَ هَكَذَا الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ إِلَى الْأَبْعَدِ فَالْأَبْعَدُ وَ الْأَتَمُّ فَالْأَتَمُّ إِلَى الْأَنْقَصِ فَالْأَنْقَصُ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى أَقْصَى مَرْتَبَةِ النُّزُولِ وَ هِيَ الْهَبُولَى الْأُولَى الَّتِي حَظَّهَا مِنَ الْوُجُودِ عَرَبِيَّتُهَا فِي ذَاتِهَا عَنِ الْوُجُودِ وَ فَعْلِيَّتُهَا هِيَ كَوْنُهَا قُوَّةَ وَجُودَاتِ الْأَشْيَاءِ وَ تَمَامُهَا نَقْصَاتُهَا وَ شَرْفُهَا خُسْنُهَا وَ فِعْلُهَا قَبُولُهَا.^۲

^۱. همان.

^۲. همان، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

آن وجودی که اقرب وجودات به سوی او خیرات اضافه است و بهترین خیرات از نقطه نظر اضافه به سایر وجودات است. پس همین گونه است سلسله علل و وسائط در عوالم وجود تا به اُبعد و فالأبعد برسد و آن علت تامه و اَتم تا به هر چیز که در مرتبه نازله نقصان او بیشتر است تا اینکه بخواهد به اقصی مرتبه نزول تنازل کند و هیولای اولیه ای که حظّ او از وجود این است که ذاتش از وجود خالی است و در ذاتش ابهام و قوه است و در ذاتش فعلیت راه ندارد بلکه فعلیت او عبارت از صورت اوست و اصلاً فعلیت او را قوه بودن تشکیل می دهد. این به این معنا است که اصلاً فعلیتی ندارد. می گویند که علم فلانی جهل اوست!! یعنی اصلاً هیچ در سرش نیست یعنی راحت است!! این هم فعلیتش قوه بودنش است، قوه وجودات اشیائی است که حالا پس از او مثلاً وجود پیدا می کند و تمامیتش اصلاً در نقصان او هست! - به قول مرحوم آقا که می فرمودند: بعضی ها می گویند که نظم طلبه در بی نظمی است! این هم [همین طور است]! بعد به این حرف می خندیدند و می گفتند که بله! - و شرف این هیولی

عبارت از خست و دنائتش است! و فعلش عبارت از قبول است اصلاً این فاعل نیست! ایشان منفعّل و مفعول است!! این هم فعلیتش همه در جنبه قبول خیلی واسعة الصدر است و همیشه قبول می کند! این جنبه فعلی ندارد فقط همیشه جنبه قبول دارد!

تلمیذ: قبول هم خودش فعل است!

استاد: بله این هم خب یک کاری عام المنفعه است!!

و تَحَصَّلُهَا إِبْهَامُهَا وَ فَصَّلُهَا جِنْسُهَا كَمَا سَيَرِدُ عَلَيْكَ بُرْهَانُهُ فِي مَوْضِعِهِ فَهِيَ مَنبِعُ الشُّرُورِ وَ الْأَعْدَامِ وَ مَعْدِنُ النَّقَائِصِ وَ الْأَلَامِ.^۱

و تحصیلش همان جنبه ابهام و اجمالش است و اصلاً فصل او عبارت از جنسیت اوست. این معنایی است که یعنی اصلاً فصلی ندارد و همان خود آن جنسیت او نفس هویت اوست که بعداً این بحث در بحث هیولی^۱ که بحث خیلی مهمی است می آید و بعداً مرحوم آخوند ذکر می کنند. این هیولی منبع شرور و اعدام است و معدن نقائص و آلام است.

تلمیذ: قبول دارد که اشاره می کند.

استاد: ایشان خودش هم دارد اشاره می کند یعنی چیزی نیست تا اینکه ما اصلاً اسمی بخواهیم روی آن

^۱. همان.

بگذاریم.

تلمیذ: یک مفهوم ذهنی است.

استاد: بله! فقط یک جنبه اعتباری دارد که اگر

انسان بخواهد به حساب بیاورد این قسم و با این

عبارات باید تعبیر بیاورد.

عَلَى أَنَّهَا شَبَكَةٌ بِهَا يَصْطَادُ النَّفْسُ النَّاطِقَةُ الَّتِي هِيَ طَيْرٌ سَمَوِيَّةٌ لَهَا أَقْفَاصٌ
عُنْصَرِيَّةٌ.

علاوه بر اینکه این هیولی شبکه و دامی است که

این نفوس ناطقه انسان که باید به عالم قدسی پرواز

کند گرفتار این دام می شود و در عالم دنیا به هواها و

به هوس ها مبتلا می شود. بله!

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک *** دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم^۱

این نفسی که می خواهد بیاید و باید عروج کند

این نفس می آید به این هیولی دل می بندد و به این

مادة المواد که بدن عنصری او بعد از آن فصل

لحمیت، صورت خارجی پیدا می کند، دل خوش

می کند و خود را در منجلا ب تن گرفتار می کند و این

عجیب است و من این مسئله را می دیدم که بزرگان

وقتی که به یک مراتبی می رسند که دیگر مرتبه قطع

تعلق از ابدان است به زور مسائل مربوط به تدبیر بدن

و جسم خود را اعمال می کنند، اصلاً می خواهند

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، ص ۴۲۰.

به طور کلی از بدن غافل بشوند و نمی خواهند راجع به آن فکر کنند و خیلی توجه نمی کنند. مرضی پیدا بشود توجه نمی کنند در حالی که باید توجه کند چون فردا این قضیه کار دست می دهد ولی این مسئله به این کیفیت است یعنی اصلاً به طور کلی نمی خواهد ذهن خود را پایین بیاورد و گرفتار مسائل و عوارض ظاهری بدن بکند! با فشار این مسئله اعمال می شود و این قضیه با یک اعمال رویه اعمال می شود.

یعنی دقیقاً ۱۸۰ درجه برخلاف آنچه که مردم به آن می پردازند! هیچ تابه حال شده است که مردم به مسائل روحی توجه کنند؟ همه اش به مسائل بدنی [توجه می کنند]! آه اینجا درد گرفت، وای اینجا درد قرمز شد، وای اینجا لک شد، وای اینجا سیاه شد، وای معده فلان شد و وای گوشم این طور شد یعنی تمام ذهن و فکر در بدن آمده است هان! ببینید این شبکه است! این شبکه این نفس ناطقه را اصطیاد کرده و به خود مشغول کرده است و نمی گذارد که این نفس ناطقه از این عبور کند و برود و جای دیگری را بطلبد و به دنبال مسائل و خصوصیات

خودش برود!

جداً مثل همان کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه همام می فرمایند: **«وَلَوْ لَا الْاَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»**^۱ یعنی اصلاً توجهی بر این بدن ندارد و به این بدن به [دید] یک خاک نگاه می کند. واقعاً هم خاک است! خاک است وقتی دفنش می کنند بعد از دو سال سه سال می بینند هیچ خبری نیست خاک شده و پی کارش رفته است! مثل اینهایی که دفن کردند و فقط یک دانه پلاک از آنها باقی مانده است، پلاک را برمی دارند در جعبه می گذارند و تشییع می کنند! هان! چه شد؟! رفت و خاک شد! حالا خود او هم خاک شد؟! خود آن نفس هم خاک شد؟! نه! یک لباسی بود که درآورد و یک عمر وقت خودش را صرف زینت این لباس کرده است!

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۳:

«وَلَوْ لَا الْاَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.» معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۳۳:

«در میان مردمان متقی، اگر خداوند سبحانه و تعالی اجل های معهود را معین نمی فرمود، از شدت اشتیاقی که آنان به ثواب خدا دارند و از شدت خوفی که از عذاب خدا دارند، به اندازه یک چشم به هم زدن جان های آنها در کالبد بدنشان نمی ماند و یکسره به عالم قدس پرواز می نمود.»

و بزرگان که برای حفظ الصحة و نگهداری بدن توصیه می کردند به خاطر این بود که کار دستشان ندهد! والاّ به قول مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: اگر رعایت نکنی تو مرکب بدنت خواهی شد به جای اینکه راکب بشوی مرکب خواهی شد و او سوار تو می شود! آن وقت باید مدام او را دکتر ببری. یک روز اینجایت درد می کند و فردا آنجایت درد می کند و پس فردا فلان مرض را پیدا می کنی آن وقت هوش و حواس دیگر نمی ماند چون بالأخره هنوز تعلق هست. بالأخره تا این نفس گرفتار این بدن هست باید بارش را بکشید و دیگر چاره ای ندارد. آن وقت اینجاست یعنی از باب راحت شدن از دست بدن می گویند که رعایتش را بکن! به موقع غذا بخور، غذای مفید را بخور، باید از این چیزهای آشغال [بدون فایده] دوری کنید، ورزش کنید، استحمام کنید، او را از آلام و این حرف ها نگه دارید و سرما نخورد به خاطر اینکه گرفتار می شود. وقتی گرفتار بشود، با نفسِ بدن گرفتار که نمی شود کار کرد! انسان با بدن گرفتار که

نمی‌شود کاری را انجام بدهد این به‌خاطر همین است! ولی علی‌کلّ حال بقیه و مردم در این وادی و در این چیزها نیستند.

ثُمَّ اعْلَمَنَّ أَنَّ الْوُجُودَاتِ بَاقِيَةٌ عَلَى خَيْرِيَّتِهَا الْأَصْلِيَّةِ وَالْعَرْضِيَّةِ أَيْضاً مَا دَامَتْ هِيَ غَيْرُ نَازِلَةٍ إِلَى عَالَمِ التَّضَادِّ وَلَمْ يَنْتَهِ سِلْسِلَتُهَا إِلَى حَيِّزِ الْمَكَانِ وَالزَّمَانِ وَ أَمَّا إِذَا أَنْجَزَتْ سِلْسِلَةُ الْوُجُودِ إِلَى عَالَمِ الْأَجْسَامِ وَالظُّلُمَاتِ وَ مَضَائِقِ الْأَكْوَانِ وَالْأَزْدِحَامَاتِ فَبَعْضُ الْوُجُودَاتِ مَعَ أَنَّهُ خَيْرٌ مَحْضٌ بِالذَّاتِ وَ بِالْعَرَضِ بِحَسَبِ ذَاتِهِ وَ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا لَا يُسْتَضَرُّ بِهِ بَلْ يَنْتَفِعُ مِنْهُ وَ هُوَ مَا يُنَاسِبُهُ هَذَا الْوُجُودُ وَ يُلَانِمُهُ لَكِنَّهُ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا يُسْتَضَرُّ بِهِ أَوْ يَتَأَذَى مِنْهُ أَوْ يَنْعَدِمُ بِهِ يَوْصَفُ بِالشَّرِّيةِ.

وجودات بر خیریت اصلی و عرضیه‌شان باقی

هستند؛ هم اصلی و هم عرضی. مادامی که به عالم تضاد و تضاد و تعارض و اینها که عالم دنیا است نازل نشده‌اند یعنی در عالم برزخ، همان‌جا مانده‌اند و سلسله‌اش به مکان و زمان، حیّزیت تحیز مکان و زمان نرود اما وقتی که پایش را به این دنیا گذاشت آن مضائق اکوان و موجودات و ازدحامات جاهای تنگ و ضیقی که اکوان و ازدحامات ایجاد می‌کنند، بعضی از وجودات با اینکه خیر محض هستند و ذاتاً خیر هستند و بالعرض هم به‌حسب ذاتشان خیر هستند و به قیاس با آنچه که از آن ضرری نمی‌گیرد بلکه نفع می‌گیرد [و آن همان چیزی است که با وجود مناسب و سازگار است].

اصلاً هوا بالنسبة به ترک خیر محض است، لَكِنَّهُ

بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا يُسْتَضَرُّ ... اما همین هوا به قیاس به

آنچه که از آن ضرر می‌بیند یا از او اذیت می‌شود یا معدوم می‌شود، نیشش می‌زند می‌میرد، می‌گویند که بالنسبة به او شر است.

لأنَّهُ يُؤدِّي إلى عَدَمِ ذاتٍ أو عَدَمِ كَمالٍ لِذاتٍ فَيَكُونُ الشَّرُّ بِالذَّاتِ أَحَدَ هَذَيْنِ العَدَمَيْنِ لَا الوجودُ بِمَا هُوَ وجودٌ لِأنَّهُ خَيْرٌ مَحْضٌ كَمَا عَلِمْتَ. فالشَّرُّ الْحَقِيقِيُّ غَيْرُ مَقْضَى الْبَيِّنَةِ وَ الشَّرُّ الْغَيْرُ الْحَقِيقِيُّ مَقْضَى بِالْعَرَضِ لِلزُّومِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ حَقِيقِيٌّ وَ مَقْضَى بِالذَّاتِ وَ هُوَ الوجودُ بِسِنَخِهِ وَ طَبِيعَتِهِ.

چون این ارتباط و این شر به عدم ذات یا عدم کمالی برای ذات برمی‌گردد؛ یا خودش را از بین می‌برد یا یک کمالی را از او سلب می‌کند. پس شر بالذات و ذاتی یکی از این دو عدم است: عدم ذات یا عدم کمال است اما وجود شر نیست بلکه وجود خیر است و نبود یکی شیء در اینجا شر است. بنابراین این وجود موجب یک نبود است که آن نبود، شر می‌شود. البته شر حقیقی مورد جعل قرار نمی‌گیرد و شر غیر حقیقی بالعرض مجعول می‌شود چون لازم است برای اینکه او خیر حقیقی است. خیر حقیقی موجب این شده است. تا این او را نیش نزنند، سلب حیات از او نمی‌شود پس برگشت آن عدم حیات به این خیر است همین خیری که هم‌چنین پدر آدم را درمی‌آورد ها! خیریتش به این برمی‌گردد و این خودش مجعول بالذات است. بالأخره این

حیوان و این حیّه مجعول است و جعل به آن تعلق گرفته است. به همین وجود می گویند که اگر همین حیه نباشد تمام حیوانات تکثر پیدا می کند و اینها باعث انعدام آنها می شوند. بعضی از سرماهایی هست که تا آن سرماها نیاید یک نوع میکروب ها یا ویروس ها یا باکتری هایی که هستند [ازبین نمی روند و اینها] به واسطه آن شدت سرما ازبین می روند. باید آن شدت باشد تا اینکه آنها ازبین بروند درحالی که آن سرما موجب هلاکت یک عده دیگر خواهد شد، از آن نقطه نظر بنابراین بالنسبة به اموری خیر می شود و بالنسبة به اموری شر می شود چون جنبه عدمی دارد.

وَقَدْ مَرَّ أَنَّ لَوَازِمَ الْمَاهِيَاتِ غَيْرُ مُسْتَنَدَةٍ إِلَى الْجَاعِلِ وَ الشَّرُّورُ مَنبَعُهَا قُصُورَاتُ الْإِنِّيَّاتِ وَ نَقْصَانَاتُ الْوُجُودِ عَنِ الْكَمَالِ الْآتِمِّ وَ الْجَمَالِ الْأَعْظَمِ.

[گذشت که] لوازم ماهیات استناد به جاعل ندارد که عبارت از همان جنبه های عدمی اوست و منبع شرور، آن کمبودهای انیّات است. کمبودی که یک شیء ماهوی خارجی در حال خودش از نقطه نظر انّیت و هویت و آن تحقق خارجی خودش احساس می کند. نبود بعضی از کمالات عبارت از شرور است و نقصانات وجود از کمال آتم و جمال اعظم است. بنابراین مسئله شرور بنا بر کلام مرحوم آخوند به

اینجا ختم شد که شر عبارت از یک امر عدمی است؛
عدم ذات یا عدم یک وصف کمالی که آن عدم
وصف کمالی در یک امر خارجی موجود است. آن
شیء خارجی در محدوده وجودی که هست خیر
هست و نسبت به آنچه که ندارد شر است یعنی آن
عدم کمالات، شروری حساب می‌شوند که حمل بر
این می‌شوند اما این فی حدّ نفس خیر است.

تلمیذ: همیشه این‌طور نیست که نبود وجود شر باشد یعنی الآن نمی‌توانیم این را
مطلق بگوییم که نبود وجود شر است و این را هم باز باید نسبی بگوییم. الآن خود شما
می‌گویید که هوا خیر است و نبود هوا شر است. اما همین نبود هوا در این آمپولی که
می‌خواهند به بدن بزنند اینجا اصلاً نباید هوا باشد این نبودش خیر می‌شود بالینکه نبود
وجود است.

استاد: نه! ببینید این عملی که دارد انجام می‌شود،
ما بحثمان در این عمل است، این عمل یک وجود
است یا نه؟ همین عملی که الآن دارد انجام می‌شود؟
تلمیذ: وجود است.

استاد: بنابراین این عمل الآن دارد آن کار را در
خارج ایجاد می‌کند یعنی خود هوا فی حدّ نفس خیر
است منتها اگر این هوا در این رگ قرار بگیرد این
موجب شر است نه اینکه نبود هوا خیر است، نبود
هوا شر است یعنی یک جنبه عدمی است و عدم
است. شما در اینجا هوا نداشته باشید این یک جنبه
عدمی شر است و ما می‌میریم ولی خود هوا
فی حدّ نفس در این عالم یک جنبه خیری دارد.

می گوید که من را در این آمپول نزنید. چه کسی گفته که بیاید بزنید؟! مگر واجب کرده است؟! حالا چون من هستم باید من را بگیرید در رگ فرو کنید؟! نه! من سر جایم هستم شما آمده اید من را آورده اید و داخل در این رگ می کنید و باعث هلاکت یک شخص دیگر می شوید، خب نکنید! هر چیزی در این دنیا همین طور است. این کتاب چیست؟ خیر محض است اما بنده این کتاب را بلند کنم و به سر یکی بزنم بمیرد، کتاب شر می شود؟! و باید بگوییم که نبود کتاب خیر است؟! نه! بالآخره نبود، خیر نیست بلکه آن عملی که انجام می شود و به واسطه آن عمل سلب صفت کمالی می شود آن علت برای شر است اما نه کتاب، کتاب خیر هست.

آن شمشیری که با آن شمشیر سیدالشهداء علیه السلام را به شهادت رساندند، شمشیر که بد نیست؛ شمشیر، شمشیر است لعل اینکه همان شمشیر یک عده زیادی را از افرادی که مستحق قتل هستند، به قتل رسانده است. شمشیر یک آهنی مثل سایر آهن ها است. شما هزارتا شمشیر آهن را در کنار هم قرار بدهید این همین است. این شمشیر

نشد، شمشیر دیگری و این آهن نشد آهن دیگری،
بالآخره فرقی که نمی‌کند. خود نفس آهن، خیر است
و عمل خارجی هم خیر است. بالآخره این یک
عملی است که دارد در خارج انجام می‌گیرد حالا چه
این سر را قطع بکند یا اینکه بیاید سر یک گوسفندی
را قطع بکند و برای طبخ استفاده بشود تفاوتی از نظر
خود فعل هم نیست و آنچه که مترتب بر این هست،
سلب حیات است. سلب حیات، شر است. آن سلب
حیات مستند به خیر است و مستند به امری است که
امر در خارج خیر است. بالآخره یک امری است که
آن امر خودش وجود است و وجود خیر است. حالا
ما باید بحث را راجع به این جهت ببریم که چرا
وجود خیر است و تناسب بین این خیر و سایر
خیرات به چه نحوی است. این بحث، بحث کلامی
است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد